



بیدل

شاعر فطرت و حیرت

عبدالقادر بیدل، به عقیده ملت‌های فارسی‌زبان همسایه ایران، بزرگ‌ترین سخنور زبان فارسی است. غزلیات او از نظر قدرت و صلابت نه تنها بی‌نظیر مانده است، بلکه تلاش عاشقانه و جوش و خروش شاعرانه وی در آفرینش معانی تازه و ترکیب‌های ناب بدون شك به غنای زبان فارسی افزوده است.

در شیوه سخنوری بیدل، دانشمندان شبه‌قاره و اتحاد شوروی و افغانستان کارها و بررسی‌هایی کرده‌اند: بیدل در افغانستان که گهواره زبان دری می‌باشد از محبوبیتی خاصی برخوردار است و هم‌اکنون در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل، کرسی «بیدل‌شناسی» دایر است. در ایران، بدلیل معلوم و نامعلوم، بمکتب هندی در ادبیات توجه زیاد نشده است و در نتیجه بیدل استاد یکه‌تاز این مکتب، ناشناس و گمنام مانده است.

میرزا عبدالقادر بیدل، پسر عبدالخالق، در اواسط سده هفدهم میلادی (۱۵۵۴ هجری) در عهد امپراطوری شاه جهان، در ایالت پتنه، به دنیا چشم کشود و در دوران حکمرانی محمدشاه در حالیکه امپراطوری مغولی هند ازها افتاده بود، از جهان دیده بریست (۱۱۳۳ هـ). وی نژاد مغولی داشت و به قبيله چغتایی ارلاس وابسته بود. پدر

عارف پڑمان از شاعران و نویسندگان صاحب‌نظر افغانستان

بیدل مشرب قادریه (منسوب به شیخ عبدالقادر گیلانی) داشت و شاعر نیز از اوان نوجوانی به عرفان و تصوف خوگرد. مطالعات اسلامی و فلسفی بیدل و توجه او به سنائی و عطار و مولوی و تأمل او در آثار امام غزالی و ابن عربی، بر شکل جهان بینی فلسفی وی اثرات استوار باقی گذاشت. بیدل با دربار و بزرگان دارالسلطنه دهلی سرواوده و رابطه صمیم داشت و مورد حرمت محتشمان بود. با اینهمه پیکارهای خونین جانشینی بر سر تصاحب «تخت طاووس» روح حساس او را می آزرده. انکار بیدل، برای نجات مردمش از فساد و فرسودگی، در خویش رسالتی می جست. شعر بیدل نه تنها مشرب عرفانی و فلسفی ویرا می نمایاند و در آن عناصری مانند واجب و ممکن، قدیم و حادث، تنزیه و تشبیه، وحدت و کثرت، جوهر و عرض، هیولا و صورت و غیره راه یافته است، بلکه به گونه ای چشمگیر، پله «معنی» بر پله «لفظ» می چربد. بیدل، شعر خود را در خدمت فلسفه مورد علاقه اش گذاشته است، مستی و گسیختگی ارزشهای والای انسانی دوران بیدل، در سازمان عاطفی و فکری شاعری اثر نبوده و بیدل را از هواداران سرسخت «کرامت انسانی» را آورده است.

بیدل در حالیکه از حمایتگران «وحدت وجود» است و جهان را یک (تجلی ذات) و حقیقت اشیا را در «غیب» می داند جهان عینی را «بی بنیاد و باطل» نمیداند. وی نه تنها «ناصر دنیایی» را رهروان تکامل می گوید، بلکه آنها را در جای خود بدون عیب و کامل می بیند:

هیچ موجودی به عرض شوق ناقص جلوه نیست.

ذره هم در رقص مسوومی که دارد کامل است.

بیدل باور دارد که «باطل» از «حق» زاده نمیشود و «انسان» موجود زار و زبونی

نیست:

گویند که او حق است و ما باطل محض علوم انسانی

از باطل، حرف حق که باور دارد!؟

بیدل نیز، مانند سایر عرفا، عشق را سرچشمه جمیع امکانات می داند و آنرا بر

«عقل جزئی» ترجیح می دهد:

عقل رنگ آمیزی گردد حریف درد عشق خامه تصویر نتواند کشیدن ناله را

بارد اشاره کرد که «عشق» از نظر عرفا، مهم ترین رکن طریقت است. این موهبت

را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است، درک کند عاشق را در مرحله

کمال عشق ، حالتی دست‌دهد که از خود بیگانه و ناآگاه شود و از زمان و مکان فارغ .
بیدل آنقدر در برابر آفرینش و رمز و راز آن بخود پیچیده است که می‌توان او را شاعر
فطرت نامید .

حیرت ، نیز از مفاهیم مسلکی و شاعرانه بیدل است که آنرا « سرچشمه معرفت
حق » می‌داند . انکار بیدل در تکوین این نگرش عرفانی‌اش به حدیث منقول از پیامبر
اسلام (ص) : «رب زدنی تحیراً فیک»

(پروردگارا حیرت مرا در شناخت خویش افزون کن) توجه داشته و همینطور به
بزرگان و مشایخ صوفیه تاسی بسته است . بایزید بسطامی گفته است :

المعرفة فی ذات الحق جهل والعلم فی حقیقته المعرفة حیرة

مشابه این بیان رابه ذوالنون مصری نسبت داده‌اند :

التفکر فی ذات الله جهل

الإشارة الیه شرك

وحقیقة المعرفة حیرة

مفهوم این گفته‌ها این است که فهم انسانی به درک ذات حق تعالی قاصر نیست ،
پس غایت معرفت همان «حیرت» است . بیدل نه تنها از سردرگمی جهان شکوه سر داده
بلکه نگرانی و تشویش او بخاطر آن است که عده‌ای در تجسس «حقیقت» مطلق» به «وهم»
خویش توسل می‌جویند . موجودی که از «آمدورفت» نفس خویش بی‌خبر است ، چگونه
به «کنه‌ذات» پی‌خواهد برد !!

در مواردی که «جهان‌بینی» بیدل به «بدبینی» گراییده است ، انکار «برادر کشی و
فرزند کشی» دارالسلطنه دهلی ، برای تصاحب «تخت طاووس» و فریب و فساد جامعه‌اش
دراو بی‌تأثیر نبوده است ، ابیات آتی بیدل سرگشته‌گی روح شاعر را در کشاکش زندگی
نشان می‌دهد :

چون نفس از مدعای جستجو آگه نیم

آنقدر دانم که چیزی هست و من گم کرده‌ام

درین گلشن نه بویی دیدم و نی رنگ فهمیدم

چو شبنم حیرتی گسل کردم و آینه خندیدم

باید خاطر نشان کرد که (آینه و شبنم) در شعر بیدل رسالت و تعبیر خاص و تازه‌ای

دارد . آینه و شبنم هر دو مظهر «حیرت» است ، شبنم عاشق آفتاب است تا جاییکه در
برابر شگفتن خورشید از شرم آب می‌شود .

آینه گاه مظهر خودنمایی و دورویی است. بیدل در کاربرد این دو واژه اصرار زیاد کرده است. یکی از خصوصیات بارز سخنوری بیدل این است که مانند شیخ سعدی، به انتقاد و اندرز درباریان و امیران زبان گشوده و از نخوت و فساد و تجمل پرستی دارالسلطانه دهلی ابراز انزجار نموده است. بصورت نمونه به بیت زیر توجه شود:

در حباب و موج این دریا تفاوت بیش نیست

اندکی بساداست در سر صاحب اورنگ را

رابطه بیدل با شاعران سلف:

بیدل به شاعران نام آور گذشته ارادت و توجه دارد، بخصوص مولوی و عطار و منایی و سعدی و حافظ را به نکویی و راه گشایی ستوده است. تصاید خود را به پیروی خاقانی و انوری ساخته است.

ایات زیر التفات بیدل را به سعدی و حافظ می‌رساند:

از گل و سنبول به نظم و نثر سعدی قانعم این معانی در گاستان بیشتر دارد بهار

بیدل کلام حافظ شد هادی خیالم دارم امید کاخر مقصود من بر آید
بیدل از ماصران خود تنها به سلیم و صائب ارادت داشته است. بیت آتی توجه خاص او را به صائب تبریزی نشان می‌دهد:

دعوی آسان کرد بیدل نزد موزونان هند مصرعی چندی فراهم کردن و صائب شدن
در مورد دشواری بیان بیدل و ویژگیهای سبک وی باید گفت که همه معیارات مکتب
هندی، بصورت اغراق آمیزی در شعر او تجلی دارد. بیدل مانند سایر شعرای شیوه
هندی در جستجوی «معنی نازک» است، چنانکه می‌گوید:

به تلاش معنی نازکم که درین قلمرو امتحان

نرسم اگر من ناتوان، سخنم به موکمری رسد
برای هموار کردن دشواری طریق بیدل و نزدیک شدن به شناخت شعر او، جمعی از
ویژگیهای مکتب هندی را یادآور میشوم:

۱ - در شیوه هندی، نه تنها طرز فکر پیچیده و غریب است، بلکه دشواری سخن
به ادای غریب آن وابسته است.

۲ - درین روش، مفاهیم و معانی وسیع در یک بیت گنجانیده شده است:

۳ - در اشعار هندی (بویژه شعر بیدل) همیشه «معنی» بر «لفظ» چیره و بسیاری

از اجزاء کلام (حتی بدون قرینه) حذف شده است

۴ - مجاز و استعاره بصورت متوالی رخ می‌نماید.

- ۵ - کاربرد کلمات و تعبیرات و امثال بازاری و عامیانه از خصوصیات این شیوه است. مانند «بی‌پیر»، «نامرد»، «دکان باز کردن»، «دکان تخته کردن» و غیره.
- ۶ - استخدام فن «مدعا مثل» که در واقع گونه‌ای از تشبیه می‌باشد، رواج دارد، مدعا مثل چنان است که شاعر در مصرع اول نظریه‌ای از خود می‌آورد و در مصرع دوم برای اثبات یا ایضاح آن، برهان یا مثالی ارائه می‌دهد.
- ۷ - اجتماع وجدال صنایع بدیعی بخصوص ایهام و تضاد و تقابل و مراعات‌النظیر از مشخصات آن است.
- ۸ - اغراق شاعرانه از برجستگی‌های این مکتب است چنانکه شاعر این مکتب، گاه چون مورضعیف است و گاه چون مارمهییب.
- ۹ - اصرار در ترکیب‌سازی و سپردن رسالت خاص و تعبیر تازه به واژه‌های زبان.
- ۱۰ - افراط در وارد ساختن اخلاقیات و معنویات در شعر.
- ۱۱ - در شیوه هندی، تشبیهات عقلی و حسی چنان بهم می‌آمیزد که معنویات تا حد محسوسات نزول می‌کنند و محسوسات تا درجه معقولات اوج می‌گیرد.
- وجود تشبیهات اضمحار درین مکتب منجر به «تناسی تشبیه» گردیده است.

بهار آبرو

دلیل کاروان اشکم ، آه سرد را مانسم !
 اثر پرداز داغم ، حرف صاحب‌درد را مانسم !
 رفیق و حفت من ، غیر داغ دل نمی‌باشد .
 درین غربت سرا ، خورتید تنها گرد را مانسم !
 بهار آبرویم ، صد خزان خجلت به بردارد ،
 شکفتن در مزاجم نیست ، رنگ زرد را مانسم !
 شکست رنگم و بردوش آهی میکشتم محمل ،
 درین دشت ، ازضعیفی ، گاه باد آورد رامانم !
 تمیز خلق از تشویش کوری بر نمی‌آید ،
 همه گر سرمه جوشم ، در نظرها گرد را مانسم !
 نه داغم مایل گرمی ، نه نقشم قابل معنی ،
 بساط آرای وهمم ، کعبتین نرد را مانسم !
 بخود آتش زدم ، تا گرم سازم پهلوی داغی ،
 زبس افسرده طبیعها ، تنور سرد را مانسم !

خجالت صرف گفتارم ، ندامت وقف کردارم ،
 سراپا انفعالم ، دعوی نامرد را مانم !
 نه اشکی زیب مژگانم ، نه آهی بال افغانم .
 تپیدن هم نمیدانم ، دلی بیدرد را مانم !
 به مجبوری گرفتارم ، میرس از وضع مختارم ؟
 همه گر آمدی دارم ، همان آورد را مانم !
 فداک عمریست دور از دوستان میدارم ، بیدل !
 بروی صفحه آفتاب ! بیت فرد را مانم !

نردبان دامن

فیرنگهای ساز امکان ، ترانه ام را عنان نگیرد .
 حدیث طوفان نوای عشقم ، خموشی از من زبان نگیرد .
 ز دستگاه جهان صورت ، نیم خجالت کش کدورت ،
 چو آینه دست بی نیازان ، زهرچه گیرد زبان نگیرد !
 ساجت است اینکه عالمی را ، بسر فکندست خالذلت
 سبک نگردد بچشم مردم کسی که خود را گران نگیرد .
 ز دست رفته اختارم ، به نارسایی کشیده کارم ،
 به ساز وحشت پری ندارم ، که دامنم آشیان نگیرد .
 به غیر وحشت ، به هیچ صورت ، حضور راحت ندارد امکان ،
 ز صید مطلب سراغ کم گیر ، اگر دلت زین جهان نگیرد .
 ، ساز سر ماده تعین ، که کاروان متاع همت ،
 به چارسویی ، که خود فروشی رواج دارد ، دکان نگیرد !
 ز خود بر آ ، تارسد کمندت به کنگره قصر بی نیازی ،
 نه نردبانهای چین دامن ، کسی راه آسمان نگیرد
 اگر به عزم گشاد کاری ، ز گوشه گیران مباش غافل !
 که تیر پرواز را نشاید ، دمیکه بال از کمان نگیرد .
 در آتش عشق تانسوزی ، نظر بداغ وفاندوزی !
 که از چراغ هوس فروزی ، تنور فسرده نان نگیرد !
 اگر زوارستان شوقی ، به فکر هستی مپیچ ، بیدل !
 که همت آینه تعاق ، بدست دامن فشان نگیرد !